

صورتش روی بخاری سوخت...

ساعتی در خانه حسن رمضان زاده، جانباز ۵۵ درصد اعصاب و روان



حسن رمضان زاده متولد ۱۳۳۸ در شیراز و جانباز ۵۵ درصد اعصاب و روان است البته جانباز شیمیایی هم هست ولی درصد شیمیایی او کم است او ترکش به سرش و تیر هم به قلبش برخورد کرده است.

بعد از نماز مغرب و عشا به دیدارش می رویم، صحبت می کند اما صحبت هایش را نه به گوش سر بلکه باید به گوش جان شنید صحبت هایش واضح نیست و هر از چند گاهی لازم است که دخترش حرف های بابا را ترجمه کند او زبانی خدایی داشت و ما زمینیان از درک اش عاجز.

حسن آقا چند کلمه صحبت می کند ولی واضح نیست دختر که کنار پدر نشسته است می گوید: عصر هم نمی توانستند درست صحبت کنند ولی الان بهترند...

از خودش در مورد جانباز شدن اش سوال می کنم و این که از چه ناحیه ای جانباز شده است که حسن آقا به آرامی و شمرده شمرده شرح می دهد که ترکش به سرش برخورد کرده البته شیمیایی هم شده است ولی به گفته خودش درصد شیمیایی اش کم است.

دهانش خشک شده و به هم چسبیده است، به نظر بر حواس اش نیز اثر گذاشته است این را دخترش می گوید که در کنار پدر نشسته هر از چند گاهی کلمات ناتمام پدر را کامل می کند.

صدای ویز ویز در گوش دارم

از زمانی که موج انفجار گرفتم هنوز صدای ویز ویز در گوش راستم دارم و ۲۴ ساعته در گوشم صدای ویز ویز می شنوم.

با همین حال هم هنوز حسن آقا پای اعتقادات و انقلاب نشسته و چرایی این را کوبیده تر جواب می دهد و می گوید: قبل از این که افتاده شوم دوست داشتم به قدس بروم، خیلی دوست داشتم که برای دفاع از مردم مظلوم به غزه هم بروم البته آرزو داشتم که شهادت نصیبم شود هنوز هم این آرزو را دارم که شهید شوم چون کاری نکرده ام دفاع از کشور وظیفه ام بوده...

شریک زندگی و جانبازی

بعد از حدود نیم ساعت که در کنار حسن آقا هستیم همسرش که برای درمان بیماری به دکتر رفته بود باز می گردد. او ماجرای زندگی با حسن آقا را این گونه بیان می کند: او جانباز اعصاب و روان بود و از ناحیه شکم نیز ترکش خورده بود در سال ۶۴ با او ازدواج کردم، البته آن موقع جانبازی او این قدر شدید نبود و الان متوجه شدیم که در نزدیک مغز و در ریه و نزدیک قلب هم ترکش قرار دارد، دوست داشتم با یک جانباز ازدواج کنم به همین دلیل هم با حسن آقا ازدواج

در چه عملیاتی دچار مجروحیت شدید؟

در عملیات بیت المقدس که برای آزاد سازی خرمشهر بود شب قرار بود نیرویی جایگزین ما شود و ما به جلو حرکت کنیم، همان شب هم مجروح شدم، البته در عملیات فتح المبین نیز حضور داشتم و در این عملیات نیز مجروح شدم... همراه با تیپ المهدی گردان ۱۹ فجر در عملیات های دیگری نیز حضور داشتم که در یکی از عملیات ها موج انفجار گرفتم... بعد از عملیات فتح المبین رفتم سپاه و فرم پر کردم و به جبهه رفتم، بعد از مجروحیت پنجم اعزام شدم و دچار مجروحیت شدید شدم.

قبل از جانباز شدن ازدواج کردید یا بعد از جانبازی؟

قبل از اعزام فکر می کردم اگر ازدواج کنم دیگر نتوانم به جبهه اعزام شوم و باید دور جبهه را خط قرمز بکشم مادرم باعث شد که به خواستگاری همسرم در دشت مغان بروم و ازدواج کنم البته بعد از جانبازی ازدواج کردم و الان ۳ فرزند دارم که کوچکترین فرزندم ۱۸ سال دارد.

۳ وعده قرص

از حسن آقا از تعداد قرص هایی که می خورد سوال می کنم که نگاهی به دختر می اندازد و می گوید نمی دانم.

دخترش می گوید: ۳ تا قرص صبح ۲ تا قرص ظهر و ۲ تا قرص هم شب، اگر هم سر موقع قرص ها را نخورد دچار تشنج می شود.